

وجوه مشترک و متفاوت در دیدگاه‌های

استاد شهید مطهری و استاد سید غلامرضا سعیدی نسبت

به آرای اقبال لاهوری

دکتر حسین رزمجو

دانشکده ادبیات، دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

این مقاله، با مقدمه‌ای درباره انقلاب صنعتی در مغرب زمین و عواملی که به واسطه تهاجم فرهنگ منحن غرب به کشورهای اسلامی در احیای تفکر دینی و ظهور احیاگرانی نظیر علامه محمد اقبال لاهوری در دوره معاصر مؤثر هستند، آغاز می‌شود. سپس به نقش حیاتی که اقبال در تأمین استقلال مسلمانان شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان دارد، می‌پردازد، و تأثیری را که این مصلح فرزانه در تحوّل فکری جهان اسلام در پنجاه ساله اخیر و شخصیت‌های اصلاح طلبی چون استاد شهید مطهری و استاد سید غلامرضا سعیدی داشته است مشخص می‌کند و در ادامه این بحث وجوه مشترک و متفاوتی را که در نظریات این دو استاد موجود است، مورد بررسی قرار می‌دهد.

مقدمه

در قرن بیستم میلادی که هم‌اکنون در حال سپری کردن سال آخر آن هستیم، از جمله تحولات فکری و عقیدتی که برای بشر مجهز به علوم تجربی پیش آمده است، و او را از رهگذر تعقل و تفکر در اسرار طبیعت و جهان مادی، به اختراعات و اکتشافات محیرالعقول و پیشرفتهای علمی و فنی نائل کرده است؛ پشت کردن به خدا و مذهب و بی‌اعتنایی به ارزشهای اخلاقی است. و بی‌گمان این رویداد شوم

تأسف‌انگیز، خود حاصل کوششها و واکنشهایی است که متفکران ماده‌گرا و ضد‌مذهب مغرب زمین - پس از رُنسانس - در برابر انگیزیسون یا تفتیش عقاید اربابِ ضد علمِ کلیسا به عمل می‌آورند و به واسطهٔ ایجاد انقلابِ صنعتی و (رویکردِ آنان به علوم تجربی و تکنولوژی)، چون تجربه و عمل را جانشین اندیشه‌های محض فاقدِ عمل و خیالبافیهای دور از واقعیت می‌کنند؛ مآلاً برای ایشان این باور محقق می‌شود: که چون پژوهش در قلمرو ماوراء طبیعت و مسائلی مانند: خدا و برخی اعتقادات دینی قابل آزمایشهای محسوس علمی نیستند، رواج این‌گونه طرز تفکر، سبب می‌گردد که به تدریج باورهای دینی - خدا و معنویت - در اروپا و مغرب زمین به دست فراموشی سپرده می‌شود، و زمینه‌ای را فراهم می‌سازد تا انسانِ خردورز تجربه‌گرایِ مادّی، به مسیحیت تحریف شده و کلیسای ضد علم پشت کند، و روشنفکران لائیک را وادارد که تنها به دانشهای تجربی رو نمایند، آن هم به گونه‌ای که «علم» را به عنوان خدا، و اصالت انسان منهای خدا یا هومانیزم (*Humanisme*) را به جای مکتبهای دینی پذیرا شوند، و سرانجام انقلابی بنیادین را در فکر و جهان بینی و شیوه زندگی اجتماعی خود و گروههای دیگری از روشنفکران جهان به وجود آرند، که از جمله دین را «افیون ملتها» بدانند و دعوت ادیان را صلاهی به تخدیر افکار مردم و عقب ماندگی تبلیغ کنند.

سخن مشهورِ شیخ محمد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵ م) فرزانه معروفِ مصری و شاگردِ هوشمندِ سید جمال الدین اسدآبادی (۱۲۵۳-۱۳۱۴ هـ ق) که گفته است: «اروپا از زمانی که از دین (دین تحریف شده مسیحیت) برگشت، به همه چیز رسید، و ما مسلمانان، از هنگامی که از اسلام برگشتیم و بدان پشت کردیم، همه چیزمان را از دست دادیم»، مؤید و مبینِ رخداد فکری و سیاسی مذکور است که در اروپای معاصر پیش آمده است. وانگهی: پیشرفتهای سریع اروپائیان در امور صنعتی و علمی که در عین برخورداری از درخشش ظاهری و موفقیتهای صوری، تهی از معنویت و اخلاق و ارزشهای انسانی و دینی است، و تهاجم فرهنگی منحطِ آنان که از اواخر قرن نوزدهم به شکل استعمار نو، به سوی آسیا و آفریقا - بخصوص کشورهای اسلامی - سرازیر می‌شود، و از جمله ایران را که در این هنگام توسط پادشاهان بی کفایت قاجار

اداره می شود، در برمی گیرد، و سپس به دست ایادی حکومتِ مزدور و دست‌نشانده پهلوی می افتد، اثراتِ مخربتری می گذارد. و این تهاجم که هدف اصلی اش ویران کردن بنای اعتقاداتِ اسلامی مردم و از بین بردن هویتِ فرهنگی و تاریخی مسلمانان است؛ ناگزیرتنی چند از مصلحانِ بزرگی چون سید جمال الدین اسدآبادی را در ایران و علامه محمد اقبال لاهوری (۱۲۸۹-۱۳۵۷ هـ ق) را در شبه قاره هند، و عبدالرحمن کواکبی (۱۲۷۰-۱۳۲۰ هـ ق) را در سوریه و محمد عبده را در مصر برمی انگیزد تا به فکر چاره برآیند. و اینان که هم ماهیتِ تجددِ غرب را به خوبی می شناسند و هم از جامعیتِ اسلام و جهان شمول بودنِ قوانینِ آسمانی آن آگاهی دارند و می دانند که تفاوتِ میانِ اسلامِ راستینِ کامل که «یعلو و لا یعلی علیه» است و انسانها را به تفکر و تعقل دعوت کرده است، با مسیحیتِ تحریف شده ناقص، تفاوتِ زمین با آسمان می باشد، بدین تیز فکری و دکترینِ اعتقادی معتقد می شوند: که تنها راهِ نجاتِ ملت‌های مسلمان از یوغِ استعمار و سلطهٔ دولتهای متجاوز، یا به طور کلی، راه مبارزه با تهاجمِ فرهنگیِ منحطِ غربِ مستکبر و شرقِ مُلحد، بهره‌وری از معارفِ حیات بخش اسلام، مبتنی بر شیوه‌هایی نو و برنامه‌های تازه‌ای است که با اندیشه و کاربردِ عقل و استدلال و دور از تعصبها و لجاجتهای قومی عمل گردد. و ضمناً با امکان استفادهٔ صحیح از تجربیات و دست‌آوردهای مفید اروپاییان در زمینهٔ علوم تجربی و تکنولوژی همراه باشد؛ زیرا به گفتهٔ استاد شهید مطهری: چون دانشهای تازه اروپایی از جهتِ عقلانی یا جنبهٔ علمی و فکری «گسترشی از بعضی مراحل فرهنگِ اسلامی است، لذا هرچه به آن سورییم و از آن اخذ کنیم، چون علم، علم است و علمِ اروپا دنباله و امتدادِ علومِ اسلامی است، برایمان خطری ندارد»^(۱). بنابراین، ظهورِ مصلحانِ دین باورِ آزاداندیشی چونان سید جمال و اقبال لاهوری و پیدایش افکارِ نوینِ آنها در جهتِ اصلاح و مجهز کردنِ جهانِ اسلام در برابر استعمار و تهاجمِ فرهنگیِ غرب، سرآغازی است بر «احیای تفکرِ دینی در اسلام» و بیداریِ ملت‌های

۱- رکن: مقاله «اقبال و احیای فکر دینی» - در کتاب حق و باطل از متفکر شهید استاد مرتضی

مطهری، چاپ چهاردهم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۳، صفحه ۷۱. کتابخانه ملی، تهران، ۱۳۷۳.

مسلمانان، که خود سرگذشتی آموزنده و قصه‌ای پرغصه دارد و از جمله زمینه‌سازی است در جهت به وجود آمدن انقلاب شکوهمند اسلامی ایران که به رهبری امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - به مرحله شکوفایی خود رسید. و بدیهی است که بحث و بررسی درباره جزئیات و فراز و نشیبهای این تحوّل عظیم که آغازگر آن در ایران معاصر: سید جمال‌الدین اسدآبادی بود و پایان بخشش امام خمینی (رض)، از حوصله این مقال خارج است، و چون در ارتباط با این موضوع، آنچه مسلم به نظر می‌رسد، این واقعیت است که از میان احیای تفکر اسلامی در دوران معاصر، علامه دکتر محمد اقبال لاهوری، متفکر و عارفی است بزرگ، که غیر از نقش حیاتی که در تأمین استقلال مسلمانان شبه قاره هند و تشکیل کشور پاکستان ایفا کرده؛ و یا به تعبیر رهبر معظم انقلاب اسلامی - در کتاب مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان - او «پیشاهنگ و پیشرو در استقلال پاکستان است، در آن هنگام که تصور مسلمانان هند از آن کشور، به منزله بهشت اسلامی بود. و امروز نیز به عنوان بنیانگذار دولت اسلامی جدید از او یاد می‌شود. و بی‌گمان تا روزی که نام پاکستان در تاریخ بشریت باقی و موجود است، نام اقبال همردیف و برابر با آن یاد خواهد شد»^(۱). این مصلح فرزانه تأثیر عمیقی را نیز در تحوّل فکری مسلمانان جهان - در پنجاه سال اخیر - از خود برجای گذارده و شخصیت‌های اصلاح طلب داناتی را به پیروی خود برانگیخته است. که از جمله آنان شادروانان: استاد شهید مرتضی مطهری (۱۲۹۸ - ۱۳۵۸ ش) و استاد سید غلامرضا سعیدی (۱۲۷۴ - ۱۳۶۷ ش) هستند، که در ارتباط با موضوع «احیای تفکر دینی در اسلام» راه و روش اقبال را تأیید کرده‌اند و نوشته‌هایی آموزنده را در بزرگداشت او، از خود باقی گذارده‌اند.

در مقاله حاضر سعی نگارنده بر آن بوده است تا ضمن ادای احترام به این دو بزرگمرد، شاید - با یاری خداوند - بتواند، گوشه‌هایی از جریان «احیای تفکر دینی در عصر حاضر» را که زنده‌یاد: «علامه اقبال» در راه‌اندازی و رهبری آن

۱- رک: مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، ترجمه و تألیف آیه‌الله سید علی خامنه‌ای، چاپ اول، تهران ۱۳۴۷ ش، انتشارات آسیا، صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶.

نقشی مؤثر و حیاتی داشت، روشن سازد. **الف - مشترکات فکری و اعتقادات و شخصیت اقبال**
 اینک به منظور نظم بخشی بیشتر به بحث مذکور، آن را به دو بخش: «مشترکات فکری» و «تفاوت‌های نظری» موجود میان برداشتهای این دو استاد فقید از آراء اقبال، تقسیم می‌کنیم و با توجه به محدودیت دامنه نوشتار در مقاله حاضر - ذیلاً - به بررسی نکته‌هایی که لازم‌تر است می‌پردازیم:

الف - مشترکات فکری موجود در برداشتهای شهید مطهری و سید غلامرضا سعیدی از آراء، اعتقادات و شخصیت اقبال

شاید بتوان گفت که مشترکات فکری و همسوییهای نظری دو محقق فرزانه مورد بحثمان درباره آرای علامه محمد اقبال لاهوری، همان ویژگیهای اعتقادی و آرمانی باشد که اغلب پژوهندگان ایرانی مسلمانی که تاکنون در مورد این مصلح و احیاگر بزرگ اسلامی تحقیق کرده^(۱) و بد آنها دست یافته و مورد تأییدشان قرار داده‌اند، باشد. صفات و روحیاتی که نگارنده این سطور آنها را به تفصیل و همراه با شواهدی از آثار باقی مانده از اقبال ضمن سخنرانی با عنوان: «عظمت و محبوبیت اقبال لاهوری از دیدگاه ما ایرانیان» ایراد کرده است^(۲) بخشی از این مشترکات، مربوط می‌شود به توجه خاص علامه اقبال، به علائق

۱- برای آشنایی با پژوهندگان ایرانی که تاکنون درباره آراء و آثار علامه محمد اقبال لاهوری به - نگارش مقالات یا تألیف کتابهایی دست یازیده‌اند، رک: شماره‌های ۴۸، ۴۹ و ۵۰ - فصلنامه دانش، نشریه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، بهار و تابستان و پاییز ۱۳۷۶ ش، مقالات: سیر اقبال‌شناسی در ایران، نوشته سیدمرتضی موسوی و «اقبال‌شناسان نامدار ایرانی» به قلم دکتر محمود هاشمی.

۲- این سخنرانی در کنگره بین‌المللی که روزهای یازدهم تا چهاردهم دی ماه ۱۳۷۴ در شهر استانبول ترکیه به منظور بزرگداشت اقبال برگزار شد، ایراد گردیده و متن آن در شماره ۴۴ - بهار ۱۳۷۵ - فصلنامه دانش، نشریه مرکز تحقیقات فارسی ایران پاکستان، صفحات ۲۶ تا ۴۱ چاپ و منتشر شده است.

ایرانیان و زبان و فرهنگ و ادب ایرانی، و بخشی دیگر که جنبه اسلامی دارد، حاکی از آرمانهای بلند اوست در ارتباط با تحقق عظمت مسلمانان، تقریب مذاهب اسلامی و وحدت جهان اسلام، همراه با ارادت و احترام عمیق این بزرگمرد نسبت به قرآن، شخصیت پیامبر اکرم (ص) و خاندان عصمت و طهارت (ع) - به ویژه امام علی، حضرت زهرا و حضرت سیدالشهدا - امام حسین - علیهم السلام.

دلبستگی خاص علامه اقبال را به تاریخ و فرهنگ ایران زمین و جریانهای فکری که از قدیم‌ترین ازمینه تا دوره معاصر در کشورمان به وجود آمده، از رساله دکترای او که در رشته فلسفه است و موضوع آن «سیر فلسفه در ایران» یا «توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران» می‌باشد، می‌توان فهمید. و احترام او را به ایرانیان عهد باستان و امید مندی‌اش را به استعداد و فضیلت جویی ملت ایران که از جای جای اشعار فارسی و اردوی وی آشکار است - نظیر ابیات ذیل - استنباط می‌توان کرد:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان وطن جان من و جان شما
تا آن جا که گوید:

حلقه گرد من زنید ای پیکران آب و گل

آتشی در سینه دارم از نیاکان شما^(۱)
از طرفی، امیدواری اقبال، از این که آرزو می‌کند: ای کاش به جای شهر «ژنو» که سابقاً جامعه ملل در آن جا مستقر بود، شهر تهران، محل رفت و آمد و دادخواهی ملت‌های تحت ستم می‌شد، چنان‌که به زبان اردو سروده است:

طهران هوگر عالم شرق کاجنیوا

شاید کره ارض کی تقدیر بدل جائی^(۲)

خود نشانه‌ای است از آن‌که سرزمین ایران اسلامی را مامن و ملجایی می‌شناسد که

۱- رک: کلیات فارسی اقبال، ناشر پروفیسور شهرت بخاری، لاهور ۱۹۹۰ م، طابع استقلال پریس،

اقبال آکادمی پاکستان، صفحات ۴۱۵ و ۴۱۶.

۲- کلیات اردوی اقبال، شیخ غلامعلی آیندستر، طبع لاهور (بی تا) طابع شیخ نیاز احمد، مطبع

غلام علی پرنرز، ص ۶۰۹.

به اعتقاد او، برای اجرای عدالت و دفاع از حقوق بشر - نسبت به سایر جاها - موقعیت مناسبتر و زمینه آماده تری دارد. ^(۱) عنایت علامه اقبال به آموختن زبان فارسی و این که زبان فارسی را - که از لحاظ شیرینی و غنای دومی زبان دنیای اسلام، پس از عربی است - برای بیان احساسات خود در سرودن شعر و خلق معروفترین و مایه ورتترین آثار منظوم خود انتخاب می کند، و اذعان می دارد که این زبان فارسی است که به افکار متعالی او جلوه و رونق جهانگیری بخشیده، چنان که گفته است:

پارسی از رفعت اندیشه ام در خورد با فطرت اندیشه ام

فکر من از جلوه اش مسحور گشت خامه من شاخ نخل طور گشت ^(۱)

و از طرفی ارادتی که به بزرگان دانش و فرهنگ و ادب ایران مخصوصاً به جلال الدین مولوی دارد، به طوری که او را مُرشد، پیر، و پیشوای خود در سلوک راه حقیقت و عرفان می داند، و با چنین نغمه هایی شورانگیز از این عارف بزرگ تجلیل به عمل می آورد:

گره از کار این ناکرده واکرد غبار رهگذر را کیمیا کرد

فن آن نی نواز پاکبازی مرا با عشق و مستی آشنا کرد ^(۲)

یا: شعله درگیر زد بر رخس و خاشاک من ^(۳)

مُرشد رومی که گفت منزل ما کبریاست ^(۳) اینها دلایلی است از توجه و علاقه خاص اقبال به مفاخر ملی ایرانیان و فرهنگ و ادب و زبان آنان.

به علاوه، ذوق لطیف و طبع روان اقبال در سرودن اشعاری نغز به زبان فارسی که محتوای اغلب آنها ارزشها و آرمانهای والای انسانی - مذهبی است؛ آن هم

۱- رک: کلیات فارسی اقبال، همان، ص ۳۳. ^(۱) ^(۲) ^(۳) ^(۴) ^(۵) ^(۶) ^(۷) ^(۸) ^(۹) ^(۱۰) ^(۱۱) ^(۱۲) ^(۱۳) ^(۱۴) ^(۱۵) ^(۱۶) ^(۱۷) ^(۱۸) ^(۱۹) ^(۲۰) ^(۲۱) ^(۲۲) ^(۲۳) ^(۲۴) ^(۲۵) ^(۲۶) ^(۲۷) ^(۲۸) ^(۲۹) ^(۳۰) ^(۳۱) ^(۳۲) ^(۳۳) ^(۳۴) ^(۳۵) ^(۳۶) ^(۳۷) ^(۳۸) ^(۳۹) ^(۴۰) ^(۴۱) ^(۴۲) ^(۴۳) ^(۴۴) ^(۴۵) ^(۴۶) ^(۴۷) ^(۴۸) ^(۴۹) ^(۵۰) ^(۵۱) ^(۵۲) ^(۵۳) ^(۵۴) ^(۵۵) ^(۵۶) ^(۵۷) ^(۵۸) ^(۵۹) ^(۶۰) ^(۶۱) ^(۶۲) ^(۶۳) ^(۶۴) ^(۶۵) ^(۶۶) ^(۶۷) ^(۶۸) ^(۶۹) ^(۷۰) ^(۷۱) ^(۷۲) ^(۷۳) ^(۷۴) ^(۷۵) ^(۷۶) ^(۷۷) ^(۷۸) ^(۷۹) ^(۸۰) ^(۸۱) ^(۸۲) ^(۸۳) ^(۸۴) ^(۸۵) ^(۸۶) ^(۸۷) ^(۸۸) ^(۸۹) ^(۹۰) ^(۹۱) ^(۹۲) ^(۹۳) ^(۹۴) ^(۹۵) ^(۹۶) ^(۹۷) ^(۹۸) ^(۹۹) ^(۱۰۰)

۲- همان جا، ص ۸۱۸.

۳- همان جا، ص ۳۰۹.

به سبکی دل‌انگیز و زیبا، چنان‌که «وقتی به گلگشت در بوستان شعر او - به ویژه غزلیات آکنده از شور و حالش - مشغول هستیم، گویی در فضایی معنوی گام نهاده‌ایم که تمامی مظاهر زیبای کائنات، از آسمان پرستاره با کهکشانهای عظیم، خورشید، فروزان، ماه تابان، دریا، کوه، جنگل، صحرا، رودخانه‌های خروشان، شفق و فلقی خون‌فام، تالاله زاران و مرغزارهای خرم با گل‌های رنگارنگشان، یک جا در چشم‌انداز دیده‌دلیمان جمع شده‌اند و هر کدام نشانه‌ای است از رمز و رازی که شاعر عارف ما به کمک آنها، مکنونات ضمیر و پنهانیهای دل و روح خود را برایمان بازگو می‌کند، ما را با خویش به جهان درونیش رهنمون می‌شود، او چنان می‌دهد و به سرزمین روشنائیها، به بهشت خداوند، عالم فرشتگان و به قلمرو ناکجاآبادها، آرمان شهرها و به آنچه که اندروهم ناید، می‌کشاند، و از خود بی‌خبرمان می‌کند»^(۱) و به واقع اشعارش مصداقی است از آنچه خود این گونه در وصفشان سروده است:

آنچه من در بزم شوق آورده‌ام دانی که چیست

یک چمن گل، یک نیستان ناله، یک خمخانه می^(۲)

اینها خود قرائنی است از توجه و تمایل اقبال به علائق ملی و فرهنگ و زبان و ادب ایرانیان که مورد تأیید قاطبه اقبال‌شناسان ایرانی، از جمله دو استاد عالیقدر مورد بحث ما در مقاله حاضر است. چنان‌که استاد شهید مطهری در مورد قدرت شاعری اقبال و تعهد او در هنر شعر، این‌گونه نظر داده و نوشته است:

«مزیت دیگر اقبال قدرت شاعری اوست. قدرتی که در خدمت اهداف اسلامی او قرار گرفته است. اقبال از نوع شاعرانی است که کواکبی آنها را ستود از قبیل: گمیت اسدی و حسان بن ثابت انصاری و دعبل خزاعی. سروده‌های انقلابی اقبال که به زبان اردو و فارسی است همچنان اثر حماسه‌آفرین و هیجان‌آور خود را

۱- رک: مقاله «سیری در غزلیات اقبال»، نوشته دکتر حسین رزمجو، کیهان فرهنگی، شماره ۱۲۵، ۱۳۷۴.

۲- کلیات فارسی اقبال، همان، ص ۳۷۵.

حفظ کرده است... شعر برای اقبال هدف نبوده، بلکه وسیله‌ای است به منظور بیداری و آگاهی مسلمانان»^(۱).
و شادروان سید غلامرضا سعیدی نیز هماهنگ و هم‌نوا با شهید مطهری، دریافت و نظرش درباره‌ی توجه اقبال به علائق ملی ما ایرانیان از جمله به زبان فارسی و توانایی او در سرودن اشعار مسوول و آموزنده این است که اظهار داشته:

«اقبال آرزو داشت که حتی الامکان اشعار او در محیط وسیعتری ترویج شود و در دسترس مردم قرار گیرد. و یکی از علل متعددی که او را به سرودن شعر به زبان فارسی واداشت، همین علت بود»^(۲)... به نظر اقبال غرض از شاعری - مانند همه هنرها - این است که زندگی انسان را پرمایه و زیبا سازد... و خوانندگان اشعارش را در تقلا و کشمکش حیات کمک کند... اقبال، تحمل شنیدن کسانی را که می‌گویند: «هنر برای هنر» را ندارد. به عقیده او: هنر باید برای زندگی باشد و بس... اقبال، هنر شعری‌اش را منحصرأ در طریقی به کار می‌برد که از راه ابراز حقایق، باعث نجات بشریت گردد. و همین نکته است که به هنر او رنگ جهانی می‌دهد... اقبال، تجلی زیبایی را در اشیایی می‌بیند که قدرت و کمالی در آنها وجود داشته باشد و همین مفهوم زیبایی یک نوع روح حیات و مردانگی به اشعار او می‌دهد، که اکثر ادبیات شرقی فاقد آن است»^(۳).
و در ارتباط با آن بخش از آرا و اعتقادات علامه اقبال که جنبه اسلامی دارد و با

۱- رک: نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر، استاد شهید مرتضی مطهری، تهران (بی تا)، انتشارات صدرا، ص ۵۳.

۲- رک: اندیشه‌های اقبال لاهوری، نوشته سید غلامرضا سعیدی، به کوشش و با مقدمه سید هادی خسروشاهی، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۰ ش، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صفحات ۱۴۶، ۱۴۷ و ۵۹، ۶۰، ۶۳ و ۶۴.

۳- رک: اندیشه‌های اقبال لاهوری، نوشته سید غلامرضا سعیدی، به کوشش و با مقدمه سید هادی خسروشاهی، همان - صفحات ۱۴۶، ۱۴۷ و ۵۹، ۶۰، ۶۳ و ۶۴.

بیانشان تحسین همه ملت‌های اسلامی - از جمله فرزندگان ملت ایران - را نسبت به خود برانگیخته است، توجه خاص او به عظمت قرآن مجید - از لحاظ جامعیت و هدایتگری این کتاب آسمانی - است. و این که عقیده راسخ دارد و به مسلمانان توصیه می‌کند که:

گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن
نیست ممکن جز به قرآن زیستن^(۱)
ارادت عمیق وی به حضرت محمد (ص) که همراه با این گونه ستایشها اظهار شده است و لزوم نبوت را ضمن آنها بیان داشته:

در دل مسلم مقام مصطفی است
آبروی ما ز نام مصطفی است
روز محشر اعتبار ماست او
در جهان هم پرده دار ماست او
هست دین مصطفی، دین حیات
شرع او، تفسیر آیین حیات^(۲)
همچنین علاقه شدید او به امام علی (ع) با اذعان به حقایق چنین، که با تجلیل از امیر مؤمنان و خاندان بزرگ او همراه است:

مسلم اول شو مردان علی
عشق را سرمایه و ایمان علی
از ولای دودمانش زنده‌ام
در جهان مثل گهر تابنده‌ام
و این که حضرت زهرا - علیها السلام - را «أسوه کامله برای نسای عالم» می‌داند، و در بزرگداشت آن باتوی جهان، چنین ابیات تغزی را به سلک نظم درآورده:

مریم از یک نسبت عیسی عزیز
از سه نسبت حضرت زهرا عزیز
نور چشم رحمة للعالمین
آن امام اولین و آخرین
بانوی آن تا جدارِ هل اتی
مرتضی، مشکل‌گشا، شیر خدا
ما در آن مرکز پرگار عشق
ما در آن کاروان سالار عشق...
مزرع تسلیم را حاصل، بتول
مادران را أسوه کامل، بتول^(۳)

به علاوه، احساسات و نظر پاک اقبال نسبت به حضرت سیدالشهدا - حسین بن علی -

۱- کلیات اشعار فارسی اقبال، همان، صفحات ۱۳۳، ۳۸ و ۳۹، ۶۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۲۱، ۱۲۲.

۲- همان جا.

۳- همان جا.

علیه السلام، و این که معتقد است: آن کاروانسالار عشق با قیام خونین خویش در عاشورای کربلا:

تا قیامت قطع استبداد کرد / موج خون او چمن ایجاد کرد...
 خون او تفسیر این آسرار کرد / ملت خوابیده را بیدار کرد...
 رمز قرآن از حسین آموختیم / ز آتش او شعله‌ها اندوختیم^(۱)

به نظر شهید مطهری با آن که «اقبال به طور رسمی مذهب تسنن دارد، اما به اهل بیت پیغمبر (ص) علاقه و ارادتی خاص دارد. او به زبان فارسی اشعاری انقلابی و آموزنده - نظیر نمونه‌هایی که نقل شد - در مدحشان سروده که گمان نمی‌رود در میان همه

شاعران شیعی مذهب فارسی زبان، بتوان نظیری برایش پیدا کرد»^(۲).

و به اعتقاد استاد سعیدی: «با این که اقبال در زمینه انواع و اقسام احساسات و عواطف بشری نغمه سرایی کرده است، مع ذلک باید گفت که سروده‌های عاشقانه وی سرآمد سایر نغمات اوست. او درباره نقشی که عشق - عشق به خدا و مقدسات و پیشوایان مذهب - در رشد و تکامل شخصیت و اخلاق انسان ایفا می‌کند، اصرار

می‌ورزد^(۳)... اقبال، در اغلب اشعار خویش - به ویژه در «رموز بیخودی» آن اصولی را تشریح کرده است که اساس آرمان جامعه بشری باید بر آن استوار باشد. این

منظومه برای تأسیس سازمان یک دولت اسلامی در میان سایر جوامع بشری در حکم یک نقشه عملی مشروحی است که خطوط اصلی آن با رعایت ایدئولوژی

و طرز بیان تفکر و اخلاق اجتماعی و رسالتی که اسلام بر عهده دارد، ترسیم شده است»^(۴).

غم جانسوز اقبال، از تفرقه ملت‌های اسلامی، و توجهی که به ضرورت وحدت جهان اسلام و تقریب مذاهب آن دارد؛ و دعوت او از مسلمانان و هشدار به آنان که

۱- کلیات اشعار فارسی اقبال، همان، صفحات ۱۳۳، ۳۸ و ۳۹، ۶۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۲۱، ۱۲۲.

۲- رک: نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، همان، ص ۵۳.

۳- رک: اندیشه‌های اقبال لاهوری، همان، صفحات ۶۴ و ۷۲ و ۷۳.

۴- رک: مأخذ پیشین، همان، صفحات ۶۴ و ۷۲ و ۷۳.

تعصبات قومی و فرقه‌ای و ملی‌گرائیهای افراطی (شوونیسم) از عوامل اصلی دورکردن ایشان از اتحاد و اتفاق و مانع اعتصامشان به «حبل‌الله» شده است، و مبارزه‌ای که آن بزرگمرد با تهاجم فرهنگ منحط مغرب و در خنثی کردن نیرنگهای چشم‌افسای فرنگ و فرنگیان و دانش‌منهای خدای غربیان آغاز کرد، و برای تحقق شعار سراسر شعور: «نه شرقی و نه غربی بل اسلامی» کوشید، و ضمن اشعاری لطیف و آموزنده نظیر قطعه ذیل، رسالت خویش را در دفاع اسلام، وحدت اسلامی و احیای تفکر دینی در اسلام، و جرأت بخشیدن به مسلمانان برای مبارزه در راه احقاق حقشان به انجام رسانید:

بیا ساقی نقاب از رخ برافکن چکید از چشم من، خون دل من
به آن لحنی که نه شرقی نه غربی است نوایسی از مقام لانخف زن^(۱)
و فریادهای برخاسته از سر درد آگاهی او موجب بیداری ملت‌های مشرق
زمین - خاصه مسلمانان شبه قاره هند - شد و منجر به ایجاد کشور مستقل پاکستان
گردید، موضوعی که نگارنده این سطور آن را زمانی چنین به سلیک نظم درآورده
است:

به یاد مرد سخن عارف بزرگ اقبال
کسی که شرق ز فریاد او به هوش آمد
نوای دلکش شعرش به فلأوسی دری
به جان غمزده، چون نغمه سروش آمد
به یاد او که زانفاس قدسی اش اسلام
دوباره زنده شد و هم به جنب و جوش آمد:

۱- کلیات اشعار فارسی اقبال، همان، ص ۸۱۲. اقبال، دانش‌منهای خدا و بدون ارزشهای معنوی
غربیان را در اشعاری این‌گونه وصف کرده است: «...»
۲- دانش حاضر حجاب اکبر است بت پرست و بت فروش و بتگر است
۳- کلیات، ص ۸۲

به راه او برو ای طالبِ فضیلت و حق
 که تارِ چنگ وی این‌گونه در خروش آمد
 به عشق جوی کمال و شرافت و رادی
 چه دوستی است کز آن زندگی چون نوش آمد
 «ز فکر تفرقه باز آی ناشوی مجموع»
 که این سخن سحر از هاتمم به گوش آمد:
 نمیرد او و بماند همیشه جاویدان
 کسی که مُرد و از او عالمی به جوش آمد
 با تأملی در آثارِ شادروانان استاد مطهری و استاد سعیدی، ملاحظه می‌شود که آنان با
 این‌گونه تعبیرات ارزنده بر واقعیت‌های مذکور مَهر تأیید نهاده‌اند، و در بزرگداشتِ آن
 بزرگ مصلح مسلمانان، چنین رقم زده‌اند:
 از شهید مطهری: «اقبال لاهوری را قطعاً یک قهرمانِ اصلاح در جهانِ اسلام
 باید به شمار آورد... از جمله مزایای او این است که فرهنگِ غرب را می‌شناخته و با
 اندیشه‌های غرب آشنایی عمیق داشته، دیگر آن‌که با همه آشنایی و شناساییِ غرب،
 غرب را فاقدِ یک ایدئولوژی جامع انسانی می‌دانسته است. و برعکس، معتقد بود که
 مسلمانان تنها مردمی هستند که از چنین ایدئولوژی برخوردار و بهره‌مندند. لذا اقبال
 در عینِ دعوت به فراگیریِ علوم و فنونِ غربی، مسلمانان را از هرگونه غربگرایی و
 شیفتگی نسبت به «ایسم»‌های غربی بر حذر می‌دارد. او اجتهاد را موتورِ حرکتِ اسلام
 می‌شمارد. و برخلافِ سایر پرورش‌یافتگانِ فرهنگِ غرب، شخصاً معنویت‌گراست
 و از بُعدِ روحی عرفانی و اشراقی نیرومندی برخوردار است. اقبال، احیای فکر دینی
 را بدونِ احیای معنویتِ اسلامی بی‌فایده می‌شمارد. مزیتِ دیگر او این است: که
 تنها مردِ اندیشه نبوده، بلکه مردِ عمل و مبارزه هم بوده است. یعنی عملاً با
 استعمار درگیری داشته. او یکی از پایه‌گذاران و مؤسسانِ کشورِ اسلامی
 پاکستان است... اقبال، در اشعار و مقالات و سخنرانیها و کنفرانسهای خود همواره
 کوشش دارد: مجدها، عظمتها، فرهنگها، لیاقتها و شایستگیهای امتِ اسلامی را به یاد
 او آورد و بار دیگر وی را به خود مؤمن سازد... او حقِ عظیمی بر جامعهٔ اسلامی

دارد»^(۱).

«اقبال از تقلید کورکورانه‌ای که مسلمانان از تمدن غربی دارند، انتقاد می‌کند و عقیده دارد که روح اسلامی در مسلمین امروز مُرده است. و چون خود اسلام زنده است، لذا معتقد به تجدید حیات اسلامی است»^(۲).

و نظر استاد غلامرضا سعیدی درباره نکته‌های مذکور، همسان و همسو با شهید مطهری، این است که: «اقبال، مسلمانان را از خواب غفلت بیدار کرد و دولت پاکستان را هم به وجود آورد. و به دلیل همین فکر عمیق و وسیع، وارث افتخار فرهنگی همه مسلمانان شد و همه را به تکاپوی استقلال واداشت».

او مذمت‌های آشکاری از غرب داشت. نمونه‌اش این بیت است:

بیا که سازِ فرنگ از نوا در افتاده است

درون سینه او نغمه نیست، فریاد است

اقبال از آن زمان که هندوستان، مستعمره انگلستان به شمار می‌رفت، انتقادات عمیقی به طور آشکار از فرنگ و فرنگی مآب داشت^(۳).

یا: «در تاریخ بشریت نمونه‌های اندکی از مردانی یافت می‌شوند که برای ابلاغ رسالت و مأموریتی آفریده شده‌اند، و دوران حیات را با مقاومت و سرسختی خاص پیموده و با وجدانی بیدار راهی را که مقدرات قبل از وقت برای آنها ترسیم و تعیین کرده، طی نموده باشند؛ اقبال یکی از این نوع مردانی است که برای انجام مأموریتی که داشت، این چنین طریقی را پیمود... اقبال به این حقیقت انسانی پی برده بود: که شخصیت انسان فقط می‌تواند در محیطی آزاد رشد کند و پایدار بماند. و عظمت او ناشی از همین معنی بوده که در تبلیغ این حقیقت فراموش شده هیچ نکته‌ای را به ملت خودش فروگذار نکرد... اقبال، برای بشریت پیام امید و

۱- رک: نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، همان، صفحات ۵۰ تا ۵۴.

۲- رک: مقاله: اقبال و احیای فکر دینی، در کتاب حق و باطل، همان، ص ۷۶.

۳- اندیشه‌های اقبال لاهوری، همان، ص ۳۵۲.

نشاط آورد و تصریح کرد که عامل حرص و هوس که افراد بشر را برای بزرگیهای کاذب تحریک می‌کند، موجب آن گردیده است که انسان از امید و نشاط محروم بماند...

«هدف اقبال این بود که در تشکیل حکومت آینده پاکستان - و حکومت واحد جهانی اسلام - باید اسلام مقام شایسته خودش را احراز کند و مجال کافی داشته باشد تا مقدرات خویش را در این کشور در دست گیرد. و نیز لازم است که در سایه این ایده آل، نیروهای مترقی اجتماع زنده گردد و به قوای نهفته و خوابیده سازمانی داده شود؛ زیرا شعله حیات را نمی‌توان از دیگران به عاریت گرفت، این شعله باید در درون معبد روح هر فردی برافروخته گردد... بنابراین، وظیفه‌ای که در حال حاضر بر عهده مسلمین متجدد قرار گرفته، بسیار سنگین و عظیم است. مسلمانان عصر حاضر باید بدون این که با گذشته قطع رابطه کنند، سیستم اسلام را با فکر دقیق رسیدگی کنند... اقبال، به کار خطیری دست زد و آن عبارت بود از احیای فکر دینی در اسلام... به نظر اقبال: نتیجه‌ای که از یگانگی «خودی» جامع و کامل و به تعبیری دیگر، «یگانگی خدا» به دست می‌آید این است که وحدت بشر تأمین شود. مطابق تعلیمات قرآن: تقسیم بشر به افراد و ملتها و قبیله‌ها فقط به این منظور است که یکدیگر را بشناسند؛ بنابراین، صورت اجتماعی نماز در اسلام، علاوه از ارزش مشخص و معلوم آن، نشان دیگری است که اصولاً وحدت افراد بشر به عنوان یک حقیقت مسلم حیاتی باید تأمین گردد. و بدین وسیله تمام موانع و سدهایی که میان افراد بشر به وجود آمده است، برداشته شود»^(۱).

ب - تفاوت‌های نظری موجود در برداشتهای استاد شهید مطهری با استاد سید غلامرضا سعیدی از آرای علامه اقبال

با مطالعه نوشته‌هایی که از این دو محقق بزرگ درباره آرا و آثار علامه اقبال

۱- رک: اقبال‌شناسی، هنر و اندیشه محمد اقبال، تألیف و ترجمه سید غلامرضا سعیدی، تهران

۱۳۳۸ ش، انتشارات اقبال، صفحات ۲۶، ۸۶، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۲۱.

باقی مانده است، این نکته استنباط می شود که در کنار مشترکات فکری که با هم دارند، اختلاف نظرهایی نیز در برداشتهای آنان از شخصیت فکری و میزان آگاهیهای اقبال وجود دارد، که اهم آنها عبارتند از:

۱- شهید مطهری بر این باور است که: «در کار اقبال نقص عمده در دو چیز است: یکی آن که با فرهنگ اسلامی عمیقاً آشنا نیست. و دیگر این که از فلسفه اسلامی چیز درستی نمی داند...»، همچنان که در زمینه سایر علوم اسلامی نیز مطالعاتش سطحی است»^(۱). در حالی که مرحوم استاد سعیدی - به رغم نظر و برداشت مذکور - همدل و همزبان با امیر شکیب ارسلان نویسنده و دانشمند معروف عرب، معتقد است که: «اقبال، بزرگترین متفکری است که جهان اسلام در طول هزار سال اخیر به وجود آورده است. زیرا: اقبال هم فیلسوف است و هم شاعر - و فلسفه و شعر به شکل تفکیک ناپذیر در نهاد وی با یکدیگر ممزوج شده است، که به ندرت در سایر متفکران دیده می شود. اصولاً فلسفه اقبال، عبارت است از فلسفه ذات، یا به تعبیری که خودش ابلاغ کرده است «فلسفه خودی»... و مبنای این فلسفه، ایمان قوی انسان به دو وجه تکامل و ترقی است. و این دو وجه عبارتند از: آزادی شخصی و جاودانگی شخصی... و برای دست یابی به این پایگاه، انسان باید از تمام وسائلی که موجب تقویت شخصیت وی می شود، یعنی: عشق، فقر (بی اعتنائی مطلق به پادشاهی که جهان می دهد) غیرت، تحمل و بردباری، کسب حلال، و مشروع زندگی کردن، و شرکت در فعالیت های خلاقه، استفاده کنند. و از آنچه محتملاً باعث تضعیف شخصیت اوست، یعنی: ترس، گدایی، بردگی، غرور نژادی و نسب پرستی، بپرهیزد. او عقیده دارد: که رشد و تکامل شخصیت کامل و آزاد برای مسلمان میسر نمی شود، مگر آن که در جامعه ای ایده آل به سربرد، که در آن هشت نوع ضرورت انسان متکامل محقق شده باشد: توحید یا ایمان به خدای یگانه، نبوت (اعتقاد به رهبران روحانی که دارای مقام وحی هستند) قوانین آسمانی قرآن، مرکزیت دینی که به منزله قلب در پیکره آئینی چون اسلام بوده و آن مرکز برای جهان اسلام «مکه معظمه»

۱- رک: نهضت های اسلامی در صدساله اخیر، همان، ص ۵۵.

یا قبله مسلمانان است، هدف معین برای خودسازی و تسخیر قوای طبیعت و زمینه مساعد برای رشد و تکامل خودی اجتماعی در سایه حسن «امومت» یا احساسات بی آرایش مادری است که باید بر آن جامعه حاکم باشد^(۱). و به دنباله این بحث، شادروان استاد سعیدی، با استناد به ابیاتی از اقبال، نتیجه می‌گیرد: که این مصلح بزرگ، ضمن آن‌که با ارائه فلسفه عمیق خودی، برای بشریت پیام امید و نشاط آورده است، سطح اندیشه‌های او آن اندازه والا است که درک بعضی از رموز و رازهای موجود در آن، برای نسل امروز میسر نیست و این آیندگانند که شاید بتوانند آنها را از آثار «شاعر فردا» دریابند. چنان‌که اقبال خود بدین موضوع و نوآفرینی‌هایش چنین اشاراتی دارد:

«ذره‌ام مهر منیر، آن من است صد سحر، اندر گریبان من است

در جهان خورشید نو زائیده‌ام رسم و آیین فلک نادیده‌ام

انتظار صبح خیزان می‌کنم ای خوشا زردشتیان آتشم

نغمه‌ام، از زخمه، بی پرواستم من نوای شاعر فرداستم

عصر من داننده اسرار نیست یوسف من بهر این بازار نیست

ناامیدستم زیاران قدیم طور من سوزد که می‌آید کلیم

نغمه من از جهان دیگر است این جرس را کاروان دیگر است

ای بسا شاعر که بعد از مرگ، زاد چشم خود بر بست و چشم ما گشاد

تا آن‌جا که گوید: تا آن‌جا که گوید: تا آن‌جا که گوید: تا آن‌جا که گوید:

برفها خوابیده در جان من است در جهان بانگ از آن بر دست

چشمه حیوان براتم کرده‌اند کوه و صحرا باب جولان من است

هیچ کس رازی که من گویم نگفت محرم را ز حیاتم کرده‌اند

همچو فکر من در معنی، نسفت^(۲) هیچ کس رازی که من گویم نگفت

۱- رک: اندیشه‌های اقبال لاهوری، همان، بخش «اقبال متفکر»، صفحات ۹۸ تا ۱۱۵ با تلخیص.

۲- کلیات اشعار فارسی اقبال، همان، صفحات ۲۵، ۲۶ و ۲۷.

استاد سعیدی در جایی دیگر، برخلاف نظر استاد مطهری که مطالعات اقبال را سطحی می‌داند، اظهار می‌کند که: «اقبال، در تمام دوران زندگی، با دقت و تأمل خاصی به تحقیق مسائل مذهبی پرداخته است. و همین تحقیق دقیق و مطالعات عمیق او موجب شده که در این باره دارای فکری اصیل شود. و مطالعات وی برای همه علاقه‌مندان علوم دینی اهمیت قابل ملاحظه‌ای را احراز کرده است»^(۱). بحث مستدل و مبسوط استاد سعیدی در قسمت پنجم کتاب اقبال‌شناسی او، تحت عنوان «احیای فکر دینی در اسلام»، ژرف‌نگری علامه اقبال را در قرآن و مباحث اسلامی به اثبات می‌رساند.

۲- از لحاظ شهید مطهری: «فلسفه اقبال در ختم نبوت - به جای آن که ختم نبوت را اثبات کند، به ختم دیانت منتهی می‌شود! که خلاف منظور و مدعای خود اقبال است، و این دلیل ناآگاهی او از فلسفه اسلامی است»^(۲).
 و زنده یاد سعیدی، درباره این نکته گنگ اظهار شده از طرف شهید مطهری - که واقعاً جای شگفتی و تأمل دارد - این گونه اظهار نظر کرده است: «... به نظر اقبال، نبوت در اسلام به حد کمال رسیده است، تا جایی که خود را محتاج به آن دانسته تا این باب را مسدود کند...»^(۳) یا: در جای دیگر گفته است: «مسئله نبوت در اسلام، به جایی می‌رسد که حد کمالش را احراز کرده و این کمال، به جایی منتهی می‌شود که خود را نیازمند می‌داند که به مسئله نبوت پایان دهد و ختم آن را اعلام کند. این جریان شامل این معنی دقیق است که از این به بعد - پس از محمد (ص) که خاتم النبیین است - سر رشته‌های حیات نباید در دست افرادِ مُعین و مشخص باشد»^(۴).

در تأیید برداشت درست و حقانیت نظر و استنباط شادروان سید غلامرضا سعیدی از آرای اقبال درباره ختم شدن نبوت توسط حضرت محمد (ص)، از جای

۱- اندیشه‌های اقبال لاهوری، همان، صفحات ۱۱۸ و ۱۷۸.

۲- نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، همان، ص ۵۵.

۳- اندیشه‌های اقبال لاهوری، همان، صفحات ۱۷۷، ۱۷۸ و ۲۰۰. ۴- همانجا، همان، صفحات ۱۷۷، ۱۷۸ و ۲۰۰.

۴- همانجا، همان، صفحات ۱۷۷، ۱۷۸ و ۲۰۰.

جای آثار منظوم این متفکر بزرگ اسلامی مخصوصاً آنجا که به تشریح و تحلیل فلسفه «خودی» اش پرداخته، مشخص می‌گردد که صریحاً و با زیباترین تعبیرات، ضمن استفاده از تلمیحاتی آموزنده - که نشانه آگاهی او از روح اسلام است - در وصف قرآن و جاودانگی این کتاب آسمانی و ابدی بودن دین اسلام، داد سخن می‌دهد و آن‌گونه خاتمیت رسالت نبی اکرم (ص) را - در نظیر ابیات ذیل - اثبات می‌کند؛ که با ادعای شهید مطهری، همخوانی ندارد:

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد	بر رسول ما رسالت ختم کرد
رونق از ما محفل ایام را	او رُسل را ختم و ما اقوام را
لائبی بعد ز احسان خداست	پرده ناموس دین مصطفی است
حق تعالی نقش هر دعوی شکست	تا ابد اسلام را شیرازه بست
هست دین مصطفی دین حیات	شرع او تفسیر آیین حیات
گر زمینی آسمان سازد تو را	آنچه حق می‌خواند، آن سازد تو را
در جهان وابسته دینش حیات	نیست ممکن جز به آئینش حیات
آن کتاب زنده قرآن کریم	حکمت او لایزال است و قدیم
نوع انسان را پیام آخرین	حامل او رحمة للعالمین ^(۱)
از اجل این قوم بی پرواستی	استوار از آهن نزلنا سستی
تا خدا «ان یطفثوا» فرموده است	از فسردهن این چراغ آسوده است
امتی در حق پرستی کاملی	امتی، محبوب هر صاحب‌دلی
در جهان بانگی اذان بوده ست و هست	ملت اسلامیان بوده ست و هست
عشق، از سوز دل ما زنده است	از شرار «لاله» تابنده است
حق برون آورد این تیغ اصیل	از نیام آرزوهای خلیل ^(۲)

۳- استاد مطهری چنین می‌اندیشد که: «اقبال، با آن‌که سخت شیفته عرفان است، و روحش، روح هندی و اشراقی است؛ به علاوه سخت مرید مولانا -

۱- رک: کلیات اشعار فارسی اقبال، همان، صفحات ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۳۰.

۲- همان‌جا، صفحات ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۳۰.

جلال‌الدین مولوی - است، عرفان اسلامی را در سطح بالانمی شناسد و با اندیشه‌های غامض عرفان بیگانه است»^(۱).

و استاد سعیدی بر عکس این تصور، با بیان عبارات ذیل، اقبال را در سطحی بسیار بالا و والا معرفی می‌کند. و معتقد است از لحاظ درک معرفت و آگاهی از عرفان واقعی، که همان شناخت خداوند و خویشستن است، با توجه به این که گفته‌اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» اقبال، از طریق فلسفه «خودی» به این موهبت می‌رسد؛ زیرا به نظر استاد سعیدی: «اقبال، به این نتیجه رسیده است که کلیه فلسفه‌ها - یا مکتبهای فکری - که از عشق به خداوند یا از مفهوم واقعی حقیقت بی بهره مانده‌اند، خطا و ناقص و در نتیجه بی معنی و بیهوده هستند. و اگر اقبال، دارای موهبت عشق به خداوند - که اساس عرفان اسلامی است - نبود؛ امکان نداشت که به این قطعه گرانبهای حکمت دسترسی پیدا کند. و این مسأله فقط به عنوان یک امر تشریفاتی مطرح نیست. و این که اقبال، شخصاً ادعا دارد که در سطح عالی عرفان و بصیرت روحانی جای گرفته است، و در معرفت خدا مقام رفیعی را احراز کرده است؛ این سطح دانش یا معرفت و این مرحله از عشق را او به سوزِ دورن، جان بی تاب، خدامستی، باده ناب تعبیر می‌کند، در حالی که خود را درویش و فقیر و امثال آن می‌نامد، که اصطلاحاتی است عرفانی. وی در آخرین روز حیاتش به همین معنی اشاره می‌نماید و می‌گوید:

سرودِ رفته باز آید که ناید نسیمی از حجاز آید که ناید

سرآمد روزگار این فقیری دگر دانای راز آید، که ناید

- و در بیتی به زبان اردو، که مضمون آن این است، اظهار می‌دارد: این جام باده

(عرفانی) مرا غنیمت بشمارید، که فعلاً باده ناب نه در مدرسه یافت می‌شود و نه در خانقاه، زیرا:

عصر حاضر را خرد، زنجیرِ پاست جان بی تابی که من دارم، کجاست؟

و در جایی دیگر گوید:

اعجمی مردی چه خوش شعری سرود
 سوزد از تأثیر او جان در وجود
 بی‌گمان این مرد اعجمی و غیر عرب خود اقبال است که گفته‌هایی سروده که از
 تأثیر سوز و شور درونی او، روح وجودش مشتعل است... ناگفته پیداست که
 پیشرفت فلسفه‌ای - که مبتنی بر مفهوم واقعی حقیقت باشد: ناگزیر است راه را برای
 پیشرفتهای وسیعتر دیگری هموار کند. بنابراین، وقتی که فلسفه خودی اقبال
 به شکلی تنظیم یافته و در نتیجه متکامل تری ظهور پیدا کند، منتهی به تکامل بیشتری
 خواهد شد. و این تکامل، سیر بی‌انتهایی خواهد داشت. بدین ترتیب متفکران و
 فلاسفه طبعاً - در توسعه، تحکیم و تشریح فلسفه «خودی» اقبال تا پایان جهان شرکت
 خواهند داشت... و تشریح و توضیح فکر اقبال، بالاخره ما را به عصر و زمانی خواهد
 رسانید که فقط یک فلسفه باقی بماند و بس، و آن فلسفه خودی اقبال است. و در آن
 زمان، یا سایر فلسفه‌ها مرده‌اند و یا مانند داستانهای عصر جاهلیت بشر باقی مانده‌اند،
 که اثر حیاتی بر آن بار نباشد. و به همین دلیل است که اقبال - همچنان که در مبحث
 پیشین اشارت شد - چشم امید به آینده دارد، و معتقد است که شناسایی مقام
 فلسفی و پذیرش نظریات عرفانی - او، بیش از آن که بر عهده مردم امروز باشد،
 بر عهده رجال فرد است»^(۱)

بی‌گمان بخشی از درستی نظر زنده یاد سید غلامرضا سعیدی در بحث مذکور،
 مربوط می‌شود به ارادت عمیق اقبال به مولوی و شیفتگی همراه با آگاهی او از عظمت
 کار و راه مولانا جلال‌الدین، که استاد مطهری آن را به «سخت‌ترین بودن وی
 به مولوی» تعبیر کرده است. و این نکته، خود نشانگر آن واقعیت است - همان‌طور که
 خود اقبال در اشعار ذیل اشاره کرده است - مولانا، که اقبال او را در - آثارش با صفات:
 «پیر رومی» و «مُرشد روشن ضمیر» ستوده، آتش در خرمین روح وی می‌زند و آن
 بزرگمرد را با خود تا منزل کبریا یا مقامات عالی عرفان، اوج می‌دهد و بالا می‌برد، و از
 صهبای معرفت سرمستش می‌کند:

شعله درگیر زد برخس و خاشاکِ من
 «مُرشدِ رومی» که گفت: منزلِ ما کبریاست (۱)
 یا:

پیرِ رومی مُرشدِ روشن ضمیر کاروانِ عشق و مستی را، امیر
 منزلش برتر ز ماه و آفتاب خیمه را از کلهکشان ساز و طناب
 نور قرآن در میان سینه‌اش جامِ جم، شرمنده از آینه‌اش
 پیرِ رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد...
 موجد و در بحرِ او منزل کنم تا در تابنده‌ای حاصل کنم
 من که مستیها از صهبایش کنم زندگانی از نفسهایش کنم (۲)

۴- از لحاظ شهید مطهری، اقبال، به واسطه بعضی از خطاهای نابخشودنی درباره برخی از شخصیتها، و بعضی از حرکت‌های استعماری پدید آمده در جهان اسلام عصر حاضر، مقام چندان والایی از نظر بینش و واقع‌نگری ندارد. چنان‌که تصریح کرده است: «نقص دیگر اقبال این است که بر خلاف سید جمال به کشورهای اسلامی مسافرت نکرده، و از نزدیک شاهد اوضاع و جریانها، حرکتها و نهضتها نبوده است، و از این رو در ارزیابیهای خود در باره برخی شخصیت‌های جهان اسلام و برخی حرکت‌های استعماری در جهان اسلام، دچار اشتباهات فاحش شده است».

اقبال در کتاب احیای فکر دینی در اسلام، نهضت و هابیت‌گری را در حجاز و جنبش بهائیت را در ایران (۳) و قیام آتاتورک را

۱- رک: کلیات اشعار فارسی اقبال، همان، صفحات ۳۰۹، ۶۸۱ و ۲۹.

۲- رک: مأخذ پیشین، همان، صفحات ۳۰۹، ۶۸۱ و ۲۹.

۳- به طوری که در پاورقی صفحه ۵۵ کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، آمده است: گویا در ترجمه فارسی کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» نوشته اقبال لاهوری، بنابر ملاحظاتی، بعضی از قسمت‌های این کتاب از جمله نهضت و جنبش مذکور حذف شده است، در حالی که در ترجمه عربی آن وجود دارد.

در ترکیه^(۱) اصلاحی و اسلامی پنداشته، همچنان که در اشعار خود برخی دیکتاتورهای چکمه پوش کشورهای اسلامی را ستوده است^(۲). «این خطاها بر اقبال مسلمان مصلح مخلص نابخشودنی است»^(۳). در حالی که استاد سعیدی - صرف نظر از خطاهایی که شهید مطهری در سخن اقبال یافته است و با احتمال این که ایشان (مرحوم سعیدی) ضمن مطالعات خود پیرامون شخصیت و آراء اقبال، متوجه آنها نشده اند - مقام معنوی و اسلامی اقبال آن

۱- در کلیات اشعار اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، چاپ اول تهران ۱۳۴۳، انتشارات کتابخانه سنایی، در صفحه ۲۴۰ آن، در مقطع قطعه‌ای که موضوع آن بزرگداشت مقام نبی اکرم (ص) است، با عنوان «خطاب به مصطفی کمال پاشا (آتاتورک) آینده...» در ارتباط با پیمودن راه پیامبر (ص)، اقبال خطاب به آتاتورک چنین توصیه‌ای کرده است:

هر کجا راه دهد اسب بر آن تاز، که ما بارها مات در این عرصه به تدبیر شدیم

و در صفحات ۳۰۶ و ۳۰۷ همین کلیات اشعار اقبال، در بخش «جاوید نامه»، مثنوی انتقادی است درباره تجددخواهی مصطفی آتاتورک که با ابیات ذیل آغاز می‌شود:

مصطفی، کو از تجدد می‌سرود

نو نگرده کعبه را رخت حیات

تُرک را آهنگِ نو در چنگ نیست

و مضمون این مثنوی به رغم نظر شهید مطهری، قیام و تحوّل را که آتاتورک به منظور تجدد و نوکردن ترکیه انجام داد، علامه اقبال نه تنها اصلاحی و اسلامی ندانسته، بلکه آن را تخطئه کرده است.

۲- منظور از دیکتاتورهای چکمه پوش در سخن شهید مطهری، سلاطین جبّاری هستند چون رضاخان پهلوی، که متأسفانه اقبال او را در بخش «جاوید نامه» کلیات اشعار فارسی خود این گونه ستوده است که خود مؤید نظر شهید مطهری نیز هست:

آنچه بر تقدیر مشرق قادر است

پهلوی آن وارثِ تختِ قباد

عزم و حزم «پهلوی» و نادر است

ناخن او عقده ایران گشاد

رک: کلیات اشعار فارسی اقبال، با مقدمه احمد سروش، همان، ص ۳۷۰.

۳- رک: نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، همان، صفحات ۵۵ و ۵۶.

چنان در نظرشان رفیع و والاست، که با کمال فروتنی، در فصل «اقبال مسلمان» از کتاب اندیشه‌های اقبال لاهوری، از او چنین به بزرگی یاد کرده‌اند: «در یکی از زبانهای خارجه، ضرب‌المثلی است که می‌گویند: آدم جاهل به جایی پا می‌گذارد، که فرشته جرأت نگاه کردن به آن جا را ندارد، اکنون اگر کسی مثل بنده بخواهد درباره شخصیت اسلامی اقبال صحبت کند، مشمول همین ضرب‌المثل خواهد بود... و در گفتگویی که با استاد سعیدی درباره زندگی علامه محمد اقبال لاهوری و تأثیری که اندیشه‌های او در ایشان داشته است انجام می‌گیرد، در پاسخ، اظهار می‌دارند: شیخ محمود شبستری شعری دارد که در این مورد شاهد حال من است. وی می‌گوید:

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید

شخصیت دکتر محمد اقبال لاهوری که به تحقیق جزء شخصیت‌های جهانی بسیار ممتاز شناخته شده، برای همچومنی که در حد متوسطی از ادراک هستم، کاری است که اگر محال و غیرممکن نباشد، بسیار مشکل است^(۱)... اقبال در حقیقت یک عطیة الهی برای مسلمانان است، هندوهای نیز او را دوست دارند و می‌ستایند. برای مثال، گاندی زعیم هند می‌گوید: هندوستان دارای دو چشم بود: را بیند رانات تا گور و محمد اقبال^(۲).

و بالاخره، استاد سعیدی، کتاب ارزنده خود - اندیشه‌های اقبال لاهوری - را با این عبارات در بزرگداشت مقام اسلامی اقبال چنین ختام بخشیده است:

«اگر روزی ملت‌های انگلوساکسون به وجود «شکسپیر» و ملت فرانسه به وجود «ویکتور هوگو» و ملت آلمان به وجود «گوته» افتخار کنند، مسلمانان جهان عموماً و ملت مسلمان ایران خصوصاً به وجود علامه اقبال افتخار خواهند کرد»^(۳).

۱- همان جا، صفحات ۱۶۷، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۹. ۲- همان جا، صفحات ۱۶۷، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۹. ۳- همان جا، صفحات ۱۶۷، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۹.

۱- رک: اندیشه‌های اقبال لاهوری، همان، صفحات ۱۶۷، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۹. ۲- همان جا، صفحات ۱۶۷، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۹. ۳- همان جا، صفحات ۱۶۷، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۹.